

## تأملی بر دیدگاه یورگن هابرماس در باب نسبت اخلاق و حقوق

احمد دیلمی <sup>ID</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۱/۰۵ | تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۲۰

### چکیده

پرسش از نسبت و رابطه اخلاق و حقوق، تاریخی نسبتاً طولانی دارد و به مناسبات ارزش‌ها و ایده‌آل‌های انسان و یکی از نیازهای عینی بشر، یعنی نظم، امنیت و صلح باز می‌گردد. دغدغه زندگی اخلاقی، همزاد آدمی بوده و شئون حقوقی که قوام آن به برخورداری از حمایت الزامی و اجباری است، همواره در بخشی از زندگی اجتماعی انسان وجود داشته است، اما به نظر می‌رسد «حقوق» در مفهوم امروزی آن، عمدتاً معلول پیدایش نخستین دولت‌شهرها و سپس دولت فراگیر ملی بوده که نخستین کارویژه آن استقرار نظم و صلح داخلی بوده است. تحقق این امر بیش از هر چیز به واقعیت‌های جامعه و شهروندان، یعنی باورها، گفتار و کردار آنان وابسته است. هنجارهای اخلاقی اگر چه بی‌ارتباط با امکانات و شخصیت فاعل نیستند، لکن به این اندازه و امدار و تابع واقعیت‌های فردی و اجتماعی نیز نیست. از این رو، چگونگی سازش بین دوگانه اخلاق و حقوق قرن‌هاست که معضل جدی اندیشمندان اجتماعی شده است. یورگن هابرماس - فیلسوف و اندیشه‌پرداز اجتماعی معاصر - در نظریه اجتماعی کلان خود، در مقام تبیین چگونگی آشتی اخلاق و حقوق نیز برآمده است. هدف این نوشتار، بررسی و تأمل مختصر و به شیوه تحلیلی - انتقادی در آراء او در این باب است. ارزش نخستین در اندیشه هابرماس، نظم و منافع عمومی است و بر این باور است که این هدف با اجماع ناشی از گفت‌وگو مبتنی بر اراده آزاد انسان‌های برابر محقق می‌شود. انسان آزاد و برابر در اندیشه او، از انسان اخلاقی نمایندگی می‌کند و گویا هابرماس - در فرض تراحم بین این حقوق و اخلاق - حقوق (نظم و منافع عمومی برآمده از گونه‌ای توافق در عدد و شرایط) را بر هنجارهای اخلاقی ترجیح می‌دهد.

### کلیدواژه‌ها

اخلاق و حقوق، ارزش‌های اخلاقی، اجبار حقوقی، یورگن هابرماس، منطق گفت‌وگو، کنش ارتباطی.

\* دانشیار گروه حقوق خصوصی دانشکده حقوق دانشگاه قم، قم، ایران. | A-deylami@qom.ac.ir

© دیلمی، احمد. (۱۴۰۳). تأملی بر دیدگاه یورگن هابرماس در باب نسبت اخلاق و حقوق. فصلنامه مطالعات اخلاقی. ۱(۱)، ۲۸۷.

doi: 10.22091/jes.2024.10517.1003

## ۱. مقدمه

گویا در گذشته‌های نه چندان دور و پیش از شکل‌گیری علم حقوق در مفهوم امروزی آن، مرزبندی آشکار و تعریف شده‌ای بین حقوق و اخلاق وجود نداشت، اما امروزه حقوق به عنوان علمی شناخته می‌شود که اصول و قواعد تشکیل دولت و قدرت سیاسی، چگونگی توزیع قدرت و اعمال حاکمیت و حقوق و تکالیف متقابل مردم در برابر یک‌دیگر و مردم و دولت و ضمانت اجرای این اصول و قواعد و روابط دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی را به شکل الزام‌آوری ترسیم می‌کند.

از آنجا که حقوق و اخلاق هردو در گروه علوم عملی و هنجاری طبقه‌بندی می‌شوند و گاه قلمرو واحدی دارند و اهداف واحدی را نیز دنبال می‌کنند، قرن‌هاست که نسبت و رابطه بین آنها مورد بحث و گفت‌وگو بوده است. یکی از نویسندگان حاضر که دیدگاه خاصی در باب معیار اخلاقی بودن یک عمل اجتماعی و هم‌نظریه‌ای درباره معیار مشروعیت حقوقی قدرت سیاسی و اعمال حاکمیت دارد، یورگن هابرماس - فیلسوف آلمانی و نظریه‌پرداز اجتماعی معاصر - است. او همچنین نوشتار و دیدگاه خاصی نیز در باب نسبت و رابطه حقوق و اخلاق دارد و دیدگاه‌هایش در این زمینه‌ها در جهان مورد توجه و داوری قرار گرفته است.

در ایران اما، باوجود برخی پژوهش‌ها درباره هابرماس (نک: نجانی‌حسینی، ۱۳۸۹، ص ۵۴-۹؛ و ۱۳۸۸، ص ۹۳-۱۱۴؛ محمدی‌منفرد، ۱۳۹۹، ص ۲۱-۴۰)، اندیشه‌های او در زمینه نسبت و رابطه بین حقوق و اخلاق تا کنون مورد بررسی مفصل قرار نگرفته است. هدف این نوشتار، شرح و تفسیر مختصر و سپس تحلیل و نقد دیدگاه هابرماس در این باره است. آشکار است که بدون آگاهی از نظر او درباره مفهوم و ماهیت اخلاق و حقوق، معیار خوبی و بدی و ملاک مشروعیت و عدم مشروعیت حقوقی، نمی‌توان به درک درستی از دیدگاه او در باب نسبت و رابطه اخلاق و حقوق نائل آمد.

بنابراین، این نوشتار با توضیح نظریه هابرماس در باب اخلاق (گفتمان اخلاقی) و حقوق (گفتمان حقوقی) شروع می‌شود؛ سپس نظر او درباره نسبت مفهومی (منطقی) اخلاق و حقوق شرح داده می‌شود؛ و پس از آن رابطه وجودی و عملی این دو از دیدگاه هابرماس مورد شناسایی قرار می‌گیرد؛ و در نهایت، نظر او در باب نسبت اخلاق و حقوق با توجه به همه این سطوح، مورد تحلیل و نقد قرار خواهد گرفت. به این ترتیب، روش بحث در بخش‌های نخست این مقاله تفسیری و در بخش پایانی آن تحلیلی و انتقادی خواهد بود که مستلزم مقایسه با یک دیدگاه مختار و معیار در همه این زمینه‌هاست.

## ۲. نظریه اخلاقی هابرماس (گفتمان اخلاقی)

نظریه اخلاقی هابرماس با عنوان «گفتمان اخلاقی»<sup>۱</sup> شناخته می‌شود و چنانکه در پی خواهد آمد، نظریه حقوقی او نیز با عنوان «گفتمان حقوقی»<sup>۲</sup> توصیف می‌شود. این هر دو تابع منطق عامی است از جنس «گفتمان عملی»<sup>۳</sup> که می‌توان آن را منطق گفت‌وگویی یا «گفتمان منطقی»<sup>۴</sup> هابرماس نامید (Habermas, 1998, p. 183; 1999, pp. 329-335; Rehg, pp. 2011, 120-121). او این منطق را بهترین و تنها منطق معتبر برای حل مسائل اجتماعی و به ویژه سیاسی می‌داند (Owen, 2002, p. 1-19). زیست‌بوم علمی نظریه اخلاقی و حقوقی هابرماس نظریه منطقی عام اوست که برای خدمت به اهداف و دغدغه‌های اجتماعی و سیاسی او طرح شده است.

کانون اندیشه اجتماعی هابرماس ایجاد توازن و سازگاری بین آزادی و عقلانیت انسان و خیر عمومی است. او در صدد است تا راه علمی و عملی، آزادانه و عقلانی دستیابی جامعه به خیر عمومی و به ویژه صلح و رفاه عمومی را ترسیم کند. شناسایی دیدگاه اخلاقی هابرماس را تنها در چنین گستره علمی می‌توان به درستی فهمید. از این رو، لازم است نظریه اخلاقی او در دو سطح فرااخلاقی و اخلاق هنجاری، به طور جداگانه مورد شناسایی قرار گیرد.

۲.۱. فرااخلاق در نگاه هابرماس؛ در سطح فرااخلاقی می‌توان به مفهوم اخلاق، ماهیت مفاهیم و جملات اخلاقی، منطق استدلال اخلاقی و هدف اخلاق از منظر هابرماس اشاره کرد.

۲.۱.۱. مفهوم اخلاق؛ از نگاه هابرماس و از منظری توصیفی می‌توان گفت که «اخلاق» عبارت است از قواعدی رفتاری که بر اساس آنها زندگی مشترک و تعامل اعضای جامعه یا گروهی از مردم تنظیم می‌گردد. البته، در حالی که این قواعد در یک نظام اخلاقی همگانی، جهان‌شمول و گسترده فهمیده شوند. اما در یک نگاه هنجاری، اخلاق دربردارنده قواعدی قابل اعمال بر موجودات ذی‌شعور و عاقلی است که این قوانین را درک کرده و بتواند آزادانه آنها را اعمال کنند. قواعدی جهان‌شمول که متضمن همبستگی، احترام و مسئولیت همگانی هستند، یعنی بر اساس آنها افراد ملزم به همدلی، نگرانی و مسئولیت برای رفاه یک‌دیگر می‌گردند.

۲.۱.۲. ماهیت مفاهیم و جملات اخلاقی؛ از آنجا که هابرماس هنجارهای اخلاقی را

1. Moral Discourse

2. Legal Discourse

3. Practical Discourse

4. Logic Discourse

برآمده از توافق و اجماع حاصل شده از یک کُنش اجتماعی و گفت‌وگوی عقلانی و در راستای خیر عمومی می‌داند. مفاهیم اخلاقی از جنس برساخت‌های اجتماعی‌اند و ماهیت اعتباری دارند. بر این اساس، به طور منطقی قضایای اخلاقی ماهیت انشائی خواهند داشت، ولی او جملات اخلاقی را توصیفی و قابل صدق و کذب می‌داند (SC Heuerman, 1999, pp. 153-177). شاید بتوان گفت که توجیه توصیفی بودن این جملات به این است که؛ چون ملاک عقلانیت و مشروعیت اجماع و توافق افراد آزاد و برابر شرکت‌کننده در گفت‌وگو خیر عمومی، همبستگی و مسئولیت اجتماعی است؛ از این رو، نتیجه توافق ممکن است با چنین ملاکی تطابق داشته باشد و یا خیر؟ پس می‌توان گفت که جملات اخلاقی، ماهیت توصیفی دارند و قابل صدق و کذب‌اند.

۳.۱.۲. منطق استدلال اخلاقی؛ چنان‌که اشاره شد، منطق اخلاقی هابرماس نیز تابع منطق عامی است که او با عنوان منطق گفت‌وگو برای علوم اجتماعی پیشنهاد می‌کند. این منطق با صرف نظر از این که آیا از شرایط عمومی یک دستگاه منطقی بر اساس آنچه در نگاه کلاسیک از اندیشه منطقی انتظار می‌رود، برخوردار است یا خیر؟ وجه بارز آن را صوری و رویه‌ای بودن، تشکیل می‌دهد. تأکید هابرماس در گفتمان اخلاقی بر تحقق اصل گفتمان و رعایت شرایط شرکت‌کنندگان در آن و تأمین شرایط گفت‌وگو است و ماهیت و محتوای نتایج حاصل از گفتمان اخلاقی تحت الشعاع رویه و شکل آن قرار گرفته است، یعنی اگر چه او در این منطق ماده و صورت استدلال را دو ضلع دیگر از اضلاع سه‌گانه استدلال هنجاری در علوم اجتماعی می‌داند، اما در نهایت، معیار اعتبار استدلال را وابسته به تحقق گفتمان و گفت‌وگوی عملی و عقلانی با وجود همه شرایط لازم، می‌پندارد.

گویا علت روی آوردن او به منطق رویه‌ای و به ویژه گفت‌وگو که بر اساس مؤلفه‌های منطق کلاسیک، حتی نمی‌توان آن را «منطق صوری» نامید، انتقاداتی بود که منتقدان حقوق بشر به محتوای غربی آن داشتند. هابرماس این امر را مانعی در راه جهانی شدن حقوق بشر می‌دانست. او می‌خواست که تأکید بر امکان گفت‌وگو و کُنش ارتباطی و اجتماعی، در شرایط برابر و با احترام به همه و در عین همبستگی و همدردی و با صرف نظر از شخصیت و جایگاه و محتوای باورهای طرفین گفت‌وگو شرایط دست‌یابی به یک حقوق بشر و صلح جهانی و ملّی را فراهم کند، البته، به طور تلویحی و با طرح مؤلفه‌های عقلانیت و تعمیم‌پذیری و رعایت خیر عمومی تلاش کرد تا نتیجه و محتوای گفتمان اجتماعی خود را در راستای محتوا و اهداف خاصی هدایت کند (Moka- (Mubelo, 2020; Flynn, 2003, pp. 431-457; Habermas, 2003; pp. 431-457; 2010; 464-480).

۴.۱.۲. هدف اخلاق؛ نظریه گفتمان اخلاقی هابرماس را می‌توان در گروه نظریه‌های

غایت‌گرا جای داد؛ زیرا او گفتمان اخلاقی را که اگر چه ماهیت رویه‌ای دارد، لکن در خدمت همبستگی اجتماعی، خیر عمومی، خوشبختی و صلح و رفاه اجتماعی است. همچنین، گفتمان اخلاقی اگر چه از عناصری از نظریه و نگاه وظیفه‌گرایانه کانت مانند لزوم تعمیم‌پذیری قواعد اخلاقی و احترام به همه انسان‌ها، بهره گرفته است، اما بر خلاف اخلاق کانتی، معطوف به نتیجه است و عقلانیت مطرح شده در آن نیز بر خلاف عقل عملی مورد نظر کانت، ماهیت ابزاری دارد (Finlayson, 1999, pp. 29-52). همچنین، گفتمان اخلاقی، بی‌بهره از عناصر نظریه هنجاری سیاسی راولز نیست (McCarthy, 1994, pp. 44-63)، بلکه به نظر می‌رسد که در طرح عناصری مانند توافق، بی‌طرفی، صداقت، آزادی و برابری به گونه‌ای وام‌دار راولز است. ولی به همان مقدار که اندیشه راولز به سوی وظیفه‌گرایی کانتی میل می‌کند، گفتمان اخلاقی هابرماس به سوی غایت‌گرایی و به ویژه سودگروی تمایل دارد.

**۲.۲. نظریه اخلاق هنجاری هابرماس؛** نظریه کلان اخلاق هنجاری در بردارنده شرایط نیکی یا بدی و در پی آن بایسته‌گی و ممنوعیت و یا حق و آزاد بودن یک فعل و یا ترک فعلی است که در قلمرو اخلاق قرار می‌گیرد و فاعل آن از اهلیت و شأنیت اخلاق برخوردار است. در گفتمان اخلاقی هابرماس که در حوزه اخلاق اجتماعی مطرح شده است و عمل اخلاقی در آن، که از نظر او همان مباحثه و گفتمان به مثابه یک «فعل گفتاری»<sup>۱</sup> است به عنوان یک کنش اجتماعی و به طور خاص «کنش ارتباطی»<sup>۲</sup> مطرح شده است (Moon, 1995, pp. 143-164; Rasmussen, 1995, pp. 18-36, 56-74, 75-93)، در صورتی از ارزش اخلاقی برخوردار می‌گردد که دارای شرایط زیر باشد:

**۲.۲.۱. شرایط شرکت کنندگان در گفت‌وگو؛** شرکت کنندگان در گفت‌وگوی اخلاقی باید شأنیت و اهلیت شرکت در گفتمان را داشته باشند، یعنی در گفتار خود صادق باشند و آنچه را که واقعاً باور دارند، بیان کنند. به عبارت دیگر، بین اعتقاد و گفتار آنها سازگاری وجود داشته باشد. همچنین، از بلوغ اخلاقی ناشی از آموزش و تربیت عقلانی برخوردار باشند. بعلاوه، در اعلام نظر خود بی‌طرف باشند و رفتار منصفانه‌ای داشته باشند و تناقض‌گویی نکنند.

**۲.۲.۲. رعایت آیین و شرایط گفت‌وگو،** یعنی همه افراد درگیر در نتایج گفت‌وگو و کسانی که تحت تأثیر آن نتایج قرار می‌گیرند، امکان مشارکت در گفت‌وگو را داشته باشند و مشارکت همگانی محقق شود. همچنین، اشخاص شرکت‌کننده در اعلام نظر خود آزاد و به دور از هر گونه

1. Speech Act

2. communicative action

اجبار و فشاری باشند. ادبیات مشترکی برای گفت‌وگو وجود داشته باشد و از الفاظ مشترک استفاده نشود و شرکت‌کنندگان از عبارات مبهم استفاده نکنند تا سخن یکدیگر را دریابند.

۲.۲.۳. **اجماعی بودن نتایج؛** نتیجه گفت‌وگوی اخلاقی که همانا داوری ارزشی نسبت به گفتمان اجتماعی به عنوان کنش اجتماعی و ارتباطی خواهد بود، در صورتی مشروع است که افزون بر اهلیت شرکت‌کنندگان و تأمین آیین و شرایط گفت‌وگو محتوای این داوری‌ها مورد اجماع و توافق شرکت‌کنندگان و افراد درگیر و متأثر از آن داوری‌ها، توافقات و تصمیمات، قرار گرفته باشد؛ تا همگان اعتبار آن را بپذیرند. افزون بر این، این هنجار مورد توافق، تعمیم‌پذیر باشد؛ زیرا بدون تعمیم‌پذیری، تعامل اجتماعی ممکن نخواهد بود. به بیان دیگر، نتایج هنجاری گفت‌وگو باید ناشی از کنش ارتباطی عقلانی باشد. همچنین، آنچه مورد توافق واقع شده مستظهر به یک استدلال برتر باشد و در راستای خیر عمومی، رهایی انسان، تأمین نیازهای وی، صلح و خوشبختی انسان‌های درگیر باشد. به طور کلی تحقق گفت‌وگو جهت مشروعیت اخلاقی نقشی فی نفسه و موضوعی دارد؛ و نه ابزاری.

### ۳. نظریه حقوقی هابرماس (گفتمان حقوقی)

نظریه حقوقی هابرماس نیز بر نظریه اجتماعی سیاسی او (Habermas, 1994, pp. 1-13; 1998, p. 367; 2001, pp. 167-200; Warren, 1995) منطبق عمومی که او برای حلّ و فصل امور اجتماعی با عنوان «کنش ارتباطی» مبتنی بر «عقلانیت ارتباطی»<sup>۱</sup> و آزادی و برابری و به طور مشخص گفتمان منطقی یا منطق گفتمان، مطرح می‌کند؛ و همچنین نظریه عامی که او در مورد ارزش دارد (Warnke, 1995, pp. 120-142) استوار است (خاتمی، ۱۳۹۵، ص ۲۲۹-۲۳۷). منطق او با عنوان گفتمان حقوقی، با صرف نظر از تفاوت در ماهیت مسئله حقوقی با مسئله اخلاقی، صورت و ساختار آنها، همانند منطق اخلاقی وی، یعنی گفتمان اخلاقی است (جعفری‌تبار، ۱۴۰۰، ص ۹۷-۱۲۱). از این‌رو، به آنچه در بخش پیشین در این باره گفته شد، اکتفا می‌شود. مهم‌ترین جنبه‌هایی که در توصیف نظریه حقوقی هابرماس نیازمند توضیح است، عبارت‌اند از: مفهوم و ماهیت حقوق از نگاه او، معرفت‌شناسی حقوقی و منشاء پیدایش قواعد حقوقی، ارزش و اعتبار و مشروعیت احکام حقوقی و هدف حقوق.

۳.۱. **مفهوم و ماهیت حقوق؛** با توجه به مجموعه نوشته‌های هابرماس درباره حقوق، می‌توان

1. communicative rationality

گفت که «حقوق» از نگاه او، مجموعه قواعدی است که رفتارها و روابط اجتماعی افراد را از طریق هنجارهای موجه و در راستای تأمین رفاه فردی و خیر عمومی، کنترل کرده و انتظام می‌بخشد. این تعریف را تا حدود زیادی در مورد اخلاق نیز می‌توان مطرح کرد، یعنی قواعد اخلاقی نیز نیازمند مشروعیت و اعتباراند و نسبت به تأمین رفاه فردی و خیر عمومی بی‌طرف نیستند. از این‌رو، شناسایی دقیق‌تر و تعیین‌کننده حقوق، به ویژه به منظور بازشناسی آن از اخلاق نیازمند توضیح وجوه تمایز آنهاست. در این باره، هابرماس موارد زیر را به عنوان مشخصه‌های حقوق موضوعه مدرن برمی‌شمارد:

۳. ۱. ۱. رسمی بودن؛ بر اساس این ویژگی در یک نظام حقوقی هر آنچه صریحاً ممنوع نباشد، مُجاز است.

۳. ۱. ۲. فراگیر بودن؛ نظام حقوقی «شخص انسانی» را صاحب حق می‌داند.

۳. ۱. ۳. اجباری بودن؛ قواعد حقوقی دارای ضمانت اجرای حقوقی اجباری دولتی‌اند و اگر اشخاص داوطلبانه و به اراده آزاد آنها را اجرا نکنند، دولت با قدرت و اجبار آنها را به اجرا می‌گذارد؛ و متخلفان را مجازات و یا وادار به ترمیم خسارت‌های ناشی از تخلفات قانونی خود می‌کند.

۳. ۱. ۴. اثباتی و موضوعه بودن؛ هنجارهای حقوقی قابل اجرا، تابع قوانین موضوعه و تصمیمات قوه قضائیه هستند.

۳. ۱. ۵. آئینی و رویه‌ای بودن؛ قواعد و احکام در حقوق موضوعه، در یک فرایند و رویه دموکراتیک مشروعیت پیدا می‌کنند.

بنابر ویژگی‌های مذکور، در یک کلام می‌توان گفت که «حقوق مدرن» قانون اجبار و آزادی است. هابرماس بین «قانون به مثابه واسطه»<sup>۱</sup> و «قانون به عنوان نهاد»<sup>۲</sup> تمایز قائل است. در مفهوم واسطه‌ای قانون مجموعه‌ای از قواعد شکلی و عمومی است که بر دولت و اقتصاد حاکم است. لکن قانون در مفهوم نهادی خود در «زیست - جهان» جای دارد و نشان‌دهنده ارزش‌ها و هنجارهای مشترک بشر در «زیست - جهان» است؛ و بر خلاف قانون در مفهوم واسطه‌ای، قانون در مفهوم نهادی آن، نیازمند مشروعیت است؛ و مبنای بالقوه یکپارچگی هنجاری بشر است (Wacks, 2006, pp. 89-90).

۳. ۲. معرفت‌شناسی حقوقی هابرماس؛ در باب منشأ پیدایش هنجارهای حقوقی، گویا هابرماس در موقعیت میانه طرفداران حقوق طبیعی و اثبات‌گرایان حقوقی ایستاده است و با هیچ‌یک

1. Law as Medium

2. Law as Institution

از آنها همدلی تمام ندارد. به باور او، «قانون» حلقه ارتباط‌دهنده بین واقعیت و اعتبار است. او در نقد مکتب حقوق طبیعی می‌گوید که این مکتب با سه اشکال عمده مواجه است: اولاً، مبتنی بر رویکرد غایت‌شناختی به تاریخ است؛ حال آنکه این گونه رویکرد به تاریخ؛ از مقبولیت تجربی برخوردار نیست؛ ثانیاً، این مکتب آموزه‌ها و هنجارهای حقوقی یکسانی را نتیجه می‌دهد؛ در حالی که کثرت‌گرایی جوامع پیچیده، مستلزم آموزه‌های متکثر حقوقی است؛ ثالثاً، توسل غیر انتقادی به ایده‌های اساسی در باب طبیعت انسان به منظور دست‌یابی به هنجارهای حقوقی و اخلاقی موجب عدم وضوح مفهوم قانون و اخلاق می‌شود.

هابرماس، بر پایه دیدگاه اجتماعی خویش مبنی بر این که جامعه بسامان جامعه‌ای است که دارای شهروندان آزاد و برابر باشد؛ با طرح «عقل عملی» به مثابه عقلانیت ارتباطی و معاشرتی به گونه‌ای در صدد بازسازی نظریه حقوق طبیعی است. او با طرح‌کنش ارتباطی در برابر‌کنش استراتژیک که به انسان‌های دیگر به عنوان ابزار برخورد می‌کند، معتقد است در‌کنش و عمل ارتباطی و عقلانی انسان‌ها در پی فهم بهتراند و این گفتمان در صورتی که منجر به اجماع و توافق شود، منشأ و ملاک صدق هنجارها و به ویژه هنجارهای حقوقی و عملی است. از این‌رو، قانون و حقوق، حلقه وصل و ارتباط‌دهنده واقعیت و اعتبار است.

به این ترتیب، هابرماس نه به مانند پیروان مکتب حقوق طبیعی منشأ هنجارهای حقوقی را به طبیعت انسان و اشیاء ارجاع می‌دهد و نه همچون طرفداران «اثبات‌گرایی حقوقی» (پوزیتیویسم حقوقی) هنجارهای اخلاقی را صرفاً به صلاحدید و تصمیم حاکمان و قانونگذاران و یا افکار عمومی پیوند می‌زند. او در مخالفت با اصلی‌ترین اصول پوزیتیویسم که همانا تفکیک ارزش از واقعیت است، می‌گوید که این تفکیک ارزش‌ها را بی‌بنیاد و بی‌ریشه خواهد کرد. در باور او ارزش‌ها و واقعیت‌ها وابستگی متقابل دارند، یعنی ارزش‌ها برای تحقق و وجود به واقعیت‌ها وابسته‌اند؛ و واقعیت‌ها برای مقبولیت و مشروعیت نیازمند ارزش هستند (خاتمی، ۱۳۹۵، ص ۷۲-۷۴). به اعتقاد هابرماس، هنجارهای حقوقی ریشه در برساختی اجتماعی با عنوان توافق و اجماع دارند که اجماع نیز خود محصول گفتمانی است با شرایط ویژه و با شرکت همه افراد دارای اهلیت، ذی‌نفع و درگیر که تحت تأثیر هنجارهای مورد توافق قرار خواهند گرفت.

۳.۳. ملاک اعتبار و مشروعیت قواعد (احکام) حقوقی؛ از نگاه هابرماس تنها آن دسته از هنجارهای‌کنشی، یعنی انتظارات تعمیم‌یافته از نظر زمان، جامعه و ماهیت؛ معتبر و مشروع‌اند که همه افراد درگیر و ذی‌نفع و متأثر از آنها، با مشارکت در گفتمان عقلانی و در فضای عمومی ناشی از

تعهدات دستوری و به طور آزادانه، در پردازش موضوعات، مشارکت داشته و اطلاعات و دلایل آن را پذیرفته باشند. قانونی بودن تنها می‌تواند مشروعیت خود را از یک عقلانیت رویه‌ای و با تأثیر اخلاقی بگیرد، یعنی قانون به طور ضمنی دارای ویژگی اخلاقی است و مشروعیت خود را از این ویژگی تحصیل می‌کند. مشروعیت حقوق موضوعه با رعایت رویه و آئین گفتمان حقوقی، تأمین می‌شود. گفتمان حقوقی ممکن است اخلاقی باشد، ولی به طور منطقی مبتنی و متوقف بر اخلاق نیست. بنابراین، در نظر هابرماس، ملاک اصلی مشروعیت و اعتبار قواعد و احکام حقوقی این است که از طریق یک گفتمان حقوقی واجد شرایط حاصل شده باشند، یعنی محصول رویه و آئین گفتمان عملی ارتباطی و عقلانی باشند؛ چه مفاد آن موافق اخلاق باشد یا نباشد (Habermas, 1993).

**۳.۴. هدف حقوق؛ هدف حقوق، در اندیشه هابرماس، دستیابی به نظامی اجتماعی است** که بیشترین خیر را در تعاملات انسانی در پی داشته باشد، یعنی حقوق ابزاری است برای دستیابی به نظامی اجتماعی، و نظم اجتماعی نیز خود وسیله‌ای برای رسیدن به بیشترین خیر است. کارکرد و آثار تحقق چنین هدفی این است که حقوق و قانون، اولاً، افراد جامعه را از فروپاشی نجات می‌دهد؛ ثانیاً، بین بیگانگان و افرادی که از هم بیگانه بودند، ارتباط و انتظام ایجاد می‌کند؛ ثالثاً، اخلاقی پسافرا دادی را پیشنهاد می‌کند که هنجارها را بر اساس دلایل موجه می‌پذیرد، یعنی در چنین جامعه‌ای تنها آن دسته از هنجارهای اخلاقی موجه خواهند بود که در طی یک مباحثه و گفتمان عملی اجتماعی و عقلانی مورد توافق قرار گرفته باشند. مخاطبان قانون اما، دو دسته‌اند: برخی از آنها از سر ترس و محدودیت‌های واقعی از قانون پیروی می‌کنند؛ و بعضی دیگر به علت احترام و مشروعیت قانون، تابع آن هستند. در هر دو صورت، هدف حقوق و قانون محقق می‌شود و نظم و یکپارچگی اجتماعی برقرار می‌گردد.

#### ۴. نسبت منطقی اخلاق و حقوق

آنچه هابرماس در باب نسبت اخلاق و حقوق - به ویژه در اثر مشهورش با عنوان اخلاق و حقوق می‌گوید - را می‌توان در دو بخش جای داد: بخشی از اظهارات او در این زمینه، مربوط به بیان نسبت اخلاق و حقوق به عنوان دو علمی است که از تصورات و تصدیقات (احکام) تشکیل شده‌اند و بخش دیگر آنها توضیح رابطه حقوق و اخلاق به عنوان دو نهاد و دو برساخت اجتماعی است. تفکیک بحث از این دو جنبه، از برخی تناقض‌نماها و مغالطات احتمالی در این زمینه جلوگیری می‌کند. از این‌رو، از بخش نخست با عنوان «نسبت منطقی» و از بخش دوم با عنوان «رابطه وجودی»

یاد می‌شود؛ زیرا به نظر می‌رسد که واژه «رابطه» ظهور در تأثیر متقابل دوشیء خارجی دارد؛ بر خلاف واژه «نسبت» که دلالت بر یکی از نسبت‌های چهارگانه منطقی بین دو مفهوم کلی می‌کند.

۱.۴. قلمرو اخلاق و حقوق؛ او معتقد است که «اخلاق» وجدان فردی و مسئولیت‌پذیری اجتماعی را در بر می‌گیرد؛ اما «قانون» در بردارنده قلمرو استقلال فردی در مقابل مداخله قدرت دولتی است.

۲.۴. ماهیت حقوق و اخلاق؛ به باور هابرماس، ماهیت قانون و حقوق موضوعه خاص و تاریخی است، یعنی مختص به جامعه و زمان خاص و نهادهای برآمده از آن قانون است. به عبارت دیگر، موقت و غیرجهانی است، اما اخلاق، تنظیم‌کننده روابط همه افراد انسانی و فراتاریخی است.

۳.۴. ساختار اخلاق و حقوق؛ حقوق و قانون ساختار پیچیده‌تری نسبت به اخلاق دارد؛ زیرا حقوق هم آزادی فردی را به رسمیت می‌شناسد و هم آن را محدود می‌کند. بعلاوه، هدف‌گذاری آن جمعی است و در عین حفظ استقلال فردی، در خدمت اهداف سیاسی و عمومی هم هست.

۴.۴. هدف حقوق و اخلاق؛ چنان‌که گفته شد، هدف حقوق تحقیق نظامی اجتماعی است که موجب دستیابی به بیشترین خیر عمومی در تعاملات انسانی شود. به عبارت دیگر، هدف حقوق حمایت از آزادی فردی، بالحفاظ زندگی در جامعه و با افرادی است که حقوقی مشابه هم دارند، یعنی حقوق در صدد ایجاد سازگاری بین آزادی فردی و خیر عمومی و ایجاد وحدت دیالکتیکی فرایندهای فردیت و جامعه‌پذیری است.

۵.۴. ضمانت اجرای حقوق و اخلاق؛ قاعده و حکم حقوقی الزاماً دارای ضمانت اجرای دولتی است و مهم‌ترین شاخصه دولت برخورداری از قدرت اجبار است، یعنی اگر مخاطبان به الزامات و تکالیف حقوقی خویش داوطلبانه وفادار نباشند، دولت با قوه قهریه و اجبار آنها را به اجرا می‌گذارد؛ و اگر این امر مقدور نباشد، نسبت به عواقب حقوقی آن چنین می‌کند. اما برخورداری از ضمانت اجرای دولتی و اجباری برای الزامات و تکالیف اخلاقی، دست کم، ضروری نیست.

۶.۴. منبع اخلاق و حقوق؛ منبع حقوق تصمیمات و احکام صادره از سوی مقامات عمومی و به ویژه قانونگذار است که عمدتاً در قالب قوانین اساسی و عادی پدیدار می‌شود، اما منبع اخلاق اجماع و توافق ناشی از گفتمان اخلاقی است.

۷.۴. قاعده حقوقی و اخلاقی؛ از نظر هابرماس، قاعده حقوقی برای شخص نوعی و البته،

با لحاظ شرایط تشدید و تخفیف در اجرا وضع می‌شود؛ ولی قانون اخلاق شخصی است و ممکن است برای هر شخصی متفاوت با دیگری باشد.

۸.۴. **منطق استدلال حقوقی و اخلاقی؛** از نگاه هابرماس، منطق حقوقی و اخلاقی هر دو تابع منطق عامی است که او برای هر گونه استدلال در امور اجتماعی و سیاسی پیشنهاد می‌کند و آن را «منطق گفت‌وگو» می‌نامد و چگونگی آن به اختصار توضیح داده شده است.

۹.۴. **مفاهیم بنیادین اخلاقی و حقوقی؛** او می‌گوید که حقوق و اخلاق از نظر صوری دارای پاره‌ای واژگان کلیدی یکسان‌اند. مانند حق و وظیفه، تعهد و مسئولیت. لکن این واژگان از جهت محتوا و مفهوم در حقوق و اخلاق با هم متفاوت‌اند، یعنی دارای اشتراک لفظی و اختلاف ماهوی‌اند.

۱۰.۴. **مسائل حقوقی و اخلاقی؛** از نظر هابرماس، اخلاق و حقوق با یک مسئله اصلی و مشابهی مواجه‌اند و آن این که چگونه می‌توان رفتار اجتماعی و روابط افراد را به وسیله هنجارهای موجه و با تأمین برابری آنان در موقیت و رفتار و به منظور دستیابی به رفاه و خیر عمومی، انتظام بخشید و کنترل کرد؟

۱۱.۴. **ارزش‌های بنیادین اخلاقی و حقوقی؛** به نظر وی، حق استقلال فردی و حاکمیت بر سرنوشت خویش و حق احترام برای همه، ارزش‌های بنیادین و مشترک اخلاق و حقوق هستند.

۱۲.۴. **حکم حقوقی و اخلاقی؛** گویا از دیدگاه هابرماس، حکم حقوقی و اخلاقی هر دو الزام‌آوراند، اما تفاوت آنها در این است که حکم حقوقی دربردارنده تکلیف، اجباری هم هست؛ بر خلاف حکم اخلاقی.

۱۳.۴. **ملاک مشروعیت و اعتبار در اخلاق و حقوق؛** مشروعیت اخلاقی در هابرماس دو رکن اساسی دارد: (۱) برآمدن ارزش اخلاقی از اجماع ناشی از گفت‌وگو عملی، ارتباطی و عقلانی؛ (۲) تعمیم‌پذیری آن. او در باب مشروعیت حقوقی هم با اندک تفاوتی، معیار مشابهی را پیش می‌نهد و تصریح می‌کند که «قانون» مشروعیت خود را از یک عقلانیت رویه‌ای و با تأثیر اخلاقی کسب می‌کند. به این معنا که حقوق به طور ضمنی بُعد اخلاقی دارد و همین امر مبنای مشروعیت حقوق و قانون است. به نظر می‌رسد که در اخلاق گفت‌وگو هابرماس و به ویژه در آخرین تبیین‌های او از آن، تقسیم ثنائی میان اخلاق درونی و بیرونی و تقابل مطلق میان قلمرو اخلاق و حقوق از میان برداشته می‌شود (ریتز و دیگران، ۱۳۹۴، ص ۱۷۲).

وی همچنین بر این باور است که حقوق موضوعه از قانون دینی و الهی که مقدس و اخلاقی

است و با نظم کیهانی و تاریخ مقدّس گره خورده، باز نمی‌گردد؛ زیرا قانون الهی از دسترس حاکم سیاسی خارج است، لکن اخلاق واسطه ادغام قانون اجباری و قدرت سیاسی است. در مجموع، اگر چه هابرماس تلاش می‌کند که با دخالت دادن عناصری مثل عقلانیت، احترام و تعمیم‌پذیری از صوری و رویه‌ای شدن محض نظریه اخلاقی و حقوقی خویش و فرورفتن کامل در اردوی پوزیتیویست‌ها جلوگیری کند؛ لکن نمی‌توان انکار کرد که او رویه گفتمان و گونه‌ای از منطق صوری را بر منطق مادی و معرفت‌شناسانه ترجیح می‌دهد؛ تا از تک‌صدایی و منولگ در اخلاق کانتی فاصله بگیرد و به تصور خود با ایجاد امکان گفت‌وگوی آزاد و برابر برای همه افرادی که تحت تأثیر هنجارهای حقوقی و اخلاقی قرار می‌گیرند، ضریب تحقّق صلح و منفعت عمومی را بیشتر کند.

## ۵. رابطه وجودی اخلاق و حقوق

چنانکه پیش‌تر توضیح داده شد، اخلاق و حقوق را به عنوان دو نهاد و پدیده خارجی نیز می‌توان با هم مورد مقایسه قرار داد. شباهت یا تفاوتی که در چگونگی تحقّق و نمود خارجی این دو باهم دارند؛ هم افزایی‌ها و جدایی‌هایی که بین آنها برقرار است؛ تأثیر و تأثیری که نسبت به یکدیگر دارند؛ و دیگر مناسبات وجودشناسانه‌ای که ممکن است بین آنها برقرار باشد، در این بخش از منظر هابرماس مورد مطالعه قرار می‌گیرد؛ زیرا بخشی از آنچه او در باب اخلاق و حقوق مطرح کرده، از این قرار است.

۵.۱. تفاوت پدیدارشناسانه حقوق و اخلاق؛ به باور هابرماس، اخلاق با انگیزه‌ها و اعتقادات در رفتار فرد با دیگران نمود پیدا می‌کند، ولی حقوق تنها با رفتار بیرونی با افراد به عنوان شهروند دارای حق، سر و کار دارد و در قوانین موضوعه پدیدار می‌گردد.

۵.۲. هم‌افزایی حقوق و اخلاق؛ از جهت کارکرد و نظم اجتماعی، حقوق و اخلاق به عنوان دو برساخت و پدیده اجتماعی مکمل هم‌اند. از یک سو حقوق ضعف عملکردی اخلاق را جبران می‌کند؛ و از سوی دیگر، اخلاق اجرای مکانیکی و خشک قانون موضوعه را از طریق مفاهیم منعطفی مانند همبستگی و مسئولیت تعدیل می‌کند. از این رو، از جهت ارزیابی ارزشی هیچ یک از حقوق و اخلاق بر دیگری برتر ندارند، بلکه برتری‌های نسبی و متقابل دارند.

وی در جای دیگر و در توضیح این هم‌افزایی، می‌گوید که حقوق به اخلاق قدرت اجرایی و الزام می‌دهد و اخلاق به حقوق مشروعیت می‌بخشد؛ به این معنا که قاعده حقوقی نباید مخالف اخلاق باشد. به عبارت دیگر، قانون به قدرت سیاسی مشروعیت می‌دهد و قدرت سیاسی به قانون نیروی الزام‌آور عطا می‌کند و این امر مستلزم حفظ رابطه درونی قانون و اخلاق است. این بیان هابرماس

حاکمی از این است که قانون مشروعیت ذاتی ندارد تا بتواند به قدرت سیاسی مشروعیت ببخشد، بلکه مشروعیت قانون، خود مرهون رابطه آن با اخلاق است. از نگاه هابرماس، هم افزایی و داد و ستد عینی و تحقق اخلاق و حقوق را به ویژه در حوزه‌های خاصی مانند حقوق بشر آشکارتر می‌توان دید؛ زیرا از نظر او حق‌های انسانی و حقوق بشر، هم باید حقوقی باشند و هم اخلاقی؛ چون چهره حقوقی آنها تحقق بخش و حافظ وجه اخلاقی آنهاست.

## ۶. بررسی و نقد نظریه هابرماس در نسبت اخلاق و حقوق

ارزیابی و سنجش اندیشه‌های هابرماس در این باره را باید از منطق عامی که او در باب ارزش‌های اجتماعی پیشنهاد می‌کند و سپس نظریه اخلاقی و در پی آن دیدگاه حقوقی او آغاز کرد. به حکم انصاف و اخلاق علمی، جنبه‌های مثبت آراء او در هر یک از این حوزه‌ها باید به شایستگی مورد توجه قرارگیرد؛ همان‌طور که وفاداری به حقیقت و درستی، حکم می‌کند که در یک کاوش علمی محض، به قدر توان هیچ امری مانع بیان نارسایی‌های یک نظریه در کشف واقع نگردد. از این‌رو، نخست به برخی از جنبه‌های مهم ایجابی آرای هابرماس در سطوح پیش‌گفته اشاره می‌شود و در پی آن بعضی از وجوه سلبی آنها بیان می‌گردد.

### ۶.۱. وجوه ایجابی اندیشه هابرماس در اخلاق و حقوق

۶.۱.۱. توجه به وجه ارتباطی حقوق و اخلاق؛ ویژگی ارتباطی<sup>۱</sup> به عنوان دو نهاد و واقعیت خارجی، شالوده همه دیدگاه‌های هابرماس را تشکیل می‌دهد. این حقیقت تنها در حد قبول یک واقعیت نیست، بلکه در سرتاسر باورهای علمی او در این باره، به عنوان یک عنصر اساسی مورد توجه قرار گرفته و تأثیرگذار است. از این مزیت می‌توان به عنوان وجه اثباتی هستی‌شناسانه و اندیشه‌ای او یاد کرد، یعنی او تأکید دارد که موضوع شناسایی، ماهیت ارتباطی دارد؛ و با همین ویژگی باید مورد مطالعه قرار گرفته و نسبت به آن دوری صورت گیرد.

۶.۱.۲. توجه به وجه عملی حقوق و اخلاق؛ واژه عمل<sup>۲</sup> از کلیدواژه‌های همه آرای هابرماس است؛ به طوری که حتی وقتی از گفتمان هم سخن می‌گوید، وجه عملی آن به عنوان فعل

1. Communicative

2. Action

گفتاری<sup>۱</sup> بیشتر از وجه گفتاری آن مورد توجه او است. مثبت‌انگاری این ویژگی در اندیشه او از آن رو است که در زندگی اجتماعی رفتارها و به ویژه اعمال بیش از گفتارها تأثیرگذارند و در نظم و صلح اجتماعی تعیین‌کننده‌اند. بنابراین، یکی از پیش‌نیازهای توفیق یک نظریه اجتماعی اعم از اخلاقی و حقوقی و چه از نوع الهیاتی و یا غیر الهیاتی، توجه به این واقعیت غیر قابل انکار است. البته، نمی‌توان گفت که او یکسره کلام را نادیده می‌انگارد، بلکه به بیان دقیق‌تر، در سنجه او گفتار در کنار رفتار مورد توجه قرار می‌گیرد.

۳.۱.۶. تأکید بر گفتمان و مباحثه؛ در نظر هابرماس، گفت‌وگو تنها ابزاری برای کاوش از حقیقت و درستی نیست، بلکه ارزش فی‌نفسه و موضوعیت دارد، یعنی گفتمان رویه‌ای غیر قابل عبور برای حلّ و فصل چالش‌های اجتماعی؛ و وجه گفتاری گُنش اجتماعی است؛ چنان‌که پیش از این اشاره شد، به نظر می‌رسد که تأکید او بر گفتمان و مباحثه ریشه در عمده‌ترین دغدغه او یعنی نظم و صلح اجتماعی دارد. تأکید او بر گفتمان و مباحثه ریشه در عمده‌ترین دغدغه او یعنی نظم و صلح اجتماعی دارد. به باور او، تنها راه خروج از تنازعات اجتماعی مشارکت عقلانی همه افراد ذی‌نفع به عنوان افراد آزاد و برابر در گفتمان اجتماعی است. نمی‌توان انکار کرد که این امر اگر به درستی به اجرا درآید، می‌تواند جزء مهمی از نیازهای اساسی بشر، یعنی امنیت، صلح و نظم عمومی را تأمین کند، اما میزان کفایت و رتبه‌هنجاری این نیاز و ارزش، همان چیزی است که در بخش بعدی و در ذیل وجوه سلبی و کاستی‌های این نظریه تبیین خواهد شد.

## ۲. وجوه سلبی اندیشه هابرماس در اخلاق و حقوق

دیدگاه‌های هابرماس در نسبت حقوق و اخلاق نتیجه نظر او درباره ماهیت حقوق و اخلاق و اندیشه کلان اجتماعی اوست. بر این اساس، لازم است نقد دیدگاه او در این زمینه با توجه به باورهای زمینه‌ای آن انجام شود و همچنین نقد نسبت منطقی و رابطه وجودی این دو نیز، از هم تفکیک شوند.

۱.۲.۶. نقد هابرماس در نسبت منطقی حقوق و اخلاق؛ نقدهای علمی و منطقی به نظریه هابرماس را می‌توان از جهات زیر به طور جداگانه توضیح داد.

۱.۱.۲.۶. نقد منطق استدلال هابرماس؛ مهم‌ترین نقد متوجه منطق استدلال هابرماس

است. او این منطق را برای علوم اجتماعی به طور عام و اخلاق و حقوق به طور خاص، به وجهی یکسان توصیه می‌کند. در این منطق اگر چه اصول منطق صوری و مادی کلاسیک حضور دارند؛ لکن نقش اصلی و تعیین‌کننده در آن به رویه و منش گفت‌وگو و مباحثه واگذار شده است و در نهایت، موازین صوری و ماهوی منطق کلاسیک از فرایند اندیشه اجتماعی او حذف می‌شوند. حال آنکه این موازین از ضروریات عقل بشراند و درستی آنها بر پایه اصل عدم تناقض استوار است. درست است که اندیشه‌های مطرح در حوزه حکمت عملی برای اجرا و ایجاد تغییر در زندگی بشر طراحی می‌شوند؛ و قابلیت و توانایی اجرای حتی المقدور مسالمت‌آمیز آنها باید در نظریه‌ها ملحوظ شود؛ لکن به نظر می‌رسد که عمل‌گرایی مبالغه‌آمیز هابرماس به گونه‌ای امکان و مصلحت اجرایی اندیشه اجتماعی را مجوزی برای قربانی کردن حقانیت و درستی آنها قرار داده است؛ در حالی که باید چگونگی و میزان اجرای یک اندیشه عملی، در قلمرو حقانیت و درستی آن صورت گیرد.

۲.۱.۲.۶. نقد معرفت‌شناسانه اخلاق و حقوق در هابرماس؛ او تلاش می‌کند تا از یک سو، بنیادی نسبتاً استوار در ورای تصمیم و ذهنیت گروه حاکمان یا افکار عمومی برای احکام حقوقی و اخلاقی ترسیم کند و به این ترتیب، از پوزیتیویسم اخلاقی و حقوقی فاصله بگیرد و از سوی دیگر، مشکلات عدم تعین و تفسیرپذیری گسترده در نظریات مطرح در باب حقوق طبیعی را مرتفع کند، اما ملاک و منشأ صدقی که برای مدعیات حقوقی و اخلاقی پیش می‌نهد، در حقیقت، جابجا کردن جغرافیای علمی ملاک صدق جملات اخلاقی و حقوقی در یک نظریه مثبت‌گرا است. به این معنا که اگر در اندیشه مثبت‌گرایی سیاسی ملاک صدق جملات، صلاحدید حاکمان و در مثبت‌گرایی اجتماعی مناط درستی، مطابقت با افکار عمومی است، در گفتمان اخلاقی و حقوقی ملاک درستی مطابقت با اجماع و توافق افراد ذینفع شرکت‌کننده در گفتمان اخلاقی یا حقوقی است؛ حال آن‌که ملاک صدق و درستی این گونه مدعیات حقیقتی مستقل از ذهنیت و علم و جهل فاعل شناسایی و حکم‌دوران نسبت به آنها، دارد و اشخاص تنها کاشف آنها هستند و نه جاعل و سازنده آنها.

۳.۱.۲.۶. نقد هنجاری اخلاق و حقوق هابرماس؛ از منظر هنجاری، هابرماس از یک سو با پیش کشیدن لزوم آزادی و برابری و عقلانیت افراد ذی‌نفع و تحت تأثیر شرکت‌کننده در گفت‌وگو به گونه‌ای به اخلاق وظیفه و نظریه کانت و تاحدودی اخلاق فضیلت میل پیدا می‌کند ولی از سوی دیگر، با طرح هدف و منفعت عمومی، صلح و آرامش اجتماعی، بر سودگروی تأکید دارد. اما به نظر می‌رسد که هابرماس در هنگام وقوع تراحم و ناسازگاری عملی بین آنچه منفعت عمومی

می‌نامد، با عناصر وظیفه‌گرایانه‌ای مانند آزادی و برابری، بدون تردید منفعت عمومی را ترجیح می‌دهد. بعلاوه، قرائت تازه‌ای از خیر عمومی، بیش از آنچه گذشتگان با عنوان رفاه و امنیت عمومی گفته‌اند، پیشنهاد نمی‌کند و تنها عنصر اجماعی و توافقی بودن به عنوان یک شرط شکلی و رویه‌ای را بر آن می‌افزاید، تا به این ترتیب صلح و آشتی در جامعه برقرار شود.

۲.۲.۶. نقد هابرماس در رابطه وجودی اخلاق و حقوق؛ در این باب ملاحظات زیر به دیدگاه‌های هابرماس در نسبت اخلاق و حقوق به عنوان دو پدیده اجتماعی، قابل طرح است.

۲.۲.۶.۱. غفلت از عنصر روانی در حقوق؛ هابرماس بر خلاف اخلاق، حقوق را تنها دارای هستی و نمود بیرونی می‌داند. لکن این باور تنها بیانگر وجه ظاهری ماهیت‌های حقوقی است؛ حال آنکه اغلب ماهیت‌های حقوقی از ابعاد درونی و روانی برخوردارند. این امر در حوزه حقوق کیفری بسیار روشن است، ولی حتی در ماهیت خصوصی و مدنی‌ترین ماهیت‌های حقوقی، عناصر روانی و درونی را می‌توان دید و تنها اختلاف در درجه شدت و ضعف عنصر درونی موجود در ماهیت‌های حقوقی و اخلاقی است.

۲.۲.۶.۲. غفلت از آسیب‌های حقوقی شدن افراطی اخلاق؛ درست است که بخشی از ارزش‌های اخلاقی مربوط به تنظیم روابط اجتماعی پر خطر و حساس، نیازمند ضمانت اجرای دولتی، حقوقی و اجباری است. لکن دولتی و حقوقی شدن بعضی از هنجارهای اخلاقی با ذات ارزشمندی اخلاقی آنها منافات دارد و در برخی دیگر مداخله دولتی مانع اجرا و توسعه آنها می‌گردد؛ زیرا دولت‌ها گاهی شرایط و امکانات مرجعیت اخلاقی را ندارند و مداخلات آنها به عنوان دولت و صاحب اقتدار و قدرت نتایجی معکوس ببار می‌آورد.

## ۷. نتیجه‌گیری

از منظر هابرماس، اخلاق و حقوق از منطق استدلال یکسانی بهره می‌برند که همان منطق گفتمان است و می‌توان گفت که ضلع سوم منطق صوری و مادی است که در صورت تعارض بر آنها مقدم می‌گردد. همچنین ملاک و معیار صدق و کذب مدعیات و احکام اخلاقی و حقوقی هردو مطابقت و مخالفت آنها با اجماع و توافق حاصل از گفت‌وگوی اخلاقی و حقوقی به عنوان گونه‌ای کنش اجتماعی و ارتباطی است. از نگاه او، اخلاق و حقوق از معیار ارزشمندی واحدی نیز برخوردارند، که عبارت است از برآمدن از گفت‌وگوی عقلانی با رعایت آیین گفت‌وگو و با مشارکت افراد واجد

صلاحیت، یعنی آزادی و برابری افراد شرکت‌کننده، تضمین‌پذیری و در راستای خیر و منفعت و نظم عمومی بودن. مهم‌ترین وجه تمایز اخلاق از حقوق – در نگاه هابرماس – برخورداری حقوق از ضمانت اجرای اجباری دولتی است. بر خلاف امر اخلاقی محض که فاقد چنین ضمانت اجرایی است. همین ویژگی اجباری بودن که مزیت آن محسوب می‌گردد، می‌تواند به احکام اخلاقی با تبدیل شدن به احکام حقوقی، قدرت اجرایی و عملی ببخشد. ارزیابی مفصل وجوه سلبی و ایجابی دیدگاه هابرماس در متن نوشتار آمده است. در اینجا – به اختصار – تنها می‌توان گفت که توجه به ماهیت ارتباطی و معاشرتی، طبیعت عملی و تأکید بر گفت‌وگو و مباحثه مسالمت‌آمیز برای حل مسائل اجتماعی وجوه ایجابی دیدگاه اوست و فروکاستن حقیقت فی‌نفسه به مصالح عملی و فداکردن حقیقت و درستی برای کسب رضایت و توافق و نظم عمومی، مهم‌ترین جنبه‌های سلبی و قابل نقد در اندیشه هابرماس است.

## فهرست منابع

- جعفری تبار، حسن. (۱۴۰۰). منطق حیرانی: در باب استدلال حقوقی. تهران: فرهنگ نشر نو: آسیم.
- جندقی، بهروز؛ حکمت‌نیا، محمود؛ قربان‌نیا، ناصر؛ پیوندی، غلامرضا. (۱۳۹۶). فلسفه حقوق. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه.
- خاتمی، محمود. (۱۳۹۵). مدخل فلسفه ارزش. تهران: نشر علم.
- ریتر، یواخیم؛ کارلفرید، گروندر؛ گتفرید گابریل. (۱۳۹۴). فرهنگ نامه تاریخی مفاهیم فلسفه. (ترجمه: محمد رضا حسینی بهشتی و بهمن پازوکی، جلد سوم). فلسفه اخلاق. تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران و مؤسسه فرهنگی-پژوهشی نوارغنون.
- محمودی منفرد، بهروز. (۱۳۹۹). هنجارسازی در اخلاق گفتمانی هابرماس. دو فصلنامه هستی و شناخت. ۶۵-۴۵، (۲)۷. [10.22096/ek.2022.533523.1380](https://doi.org/10.22096/ek.2022.533523.1380)
- نجاتی حسینی، سید محمود. (۱۳۸۹). هابرماس: فلسفه سیاسی نظم گفت‌وگویی، رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی. (۲)۲، ۹.
- نجاتی حسینی، سید محمود. (۱۳۸۸). یورگن هابرماس: از حقوق، اخلاق و سیاست لیبرالی به سمت قانون و دموکراسی گفتگویی. نشریه جامعه‌شناسی تاریخی. (۱)۱، ۹۳-۱۲۴.

## References

- Chernilo, P. D. Jürgen Habermas: *Modern Social Theory as Post metaphysical Natural Law*. [https://www.academia.edu/2638851/Jurgen\\_Habermas\\_social\\_theory\\_as\\_postmetaphysical\\_natural\\_law](https://www.academia.edu/2638851/Jurgen_Habermas_social_theory_as_postmetaphysical_natural_law)
- Dews, P. (1999). *Habermas: A Critical Reader*. Malden, Massachusetts: Blackwell Publication.
- Flynn, J. (2003). Habermas on Human Rights: Law, Morality, and Intercultural Dialogue. *Social Theory and Practice*, 29(3), 431–457.
- Habermas, J. (1988). *Law and Morality* (K. Baynes, Trans). In S.M. Mc Murrin (Ed). The Tanner Lectures on human values. Salt Lake City: university of Utah Press.
- Habermas, J. (1990). *Moral Consciousness and Communicative Action*. MIT Press.
- Habermas, J. (1993). *Justification and Application: Remarks on Discourse Ethics*. MIT Press.
- Habermas, J. (1994). Human Rights and Popular Sovereignty: The Liberal and Republican Versions\*. *Ratio Juris*, 7(1), 1–13. <https://doi.org/10.1111/j.1467-9337.1994.tb00162.x>
- Habermas, J. (1998). *Between Facts and Norm: contributions to a Discourse Theory*

- of *Law and Democracy*. Boston. MIT Press.
- Habermas, J. (1998). *On the Pragmatics of Communication*. MIT Press.
- Habermas, J. (1999). Introduction to the Seminar on Jürgen Habermas's Discourse Theory. *Ratio Juris* 12(4): 329–335.
- Habermas, J. (2000). *The Inclusion of the Other: Studies in Political Theory* (C. P. Cronin & P. D. Greiff, Eds.; Reprint edition). The MIT Press.
- Habermas, J. (2001). *The Postnational Constellation: Political Essays* (1st MIT Press edition). MIT Press.
- Habermas, J. (2008). *Between Naturalism and Religion: Philosophical Essays*. Polity.
- Habermas, J. (2010). The Concept of Human Dignity and the Realistic Utopia of Human Rights. *Metaphilosophy*, 41(4), 464–480. <https://doi.org/10.1111/j.1467-9973.2010.01648.x>
- Habermas, J. (2014). *The Future of Human Nature*. Polity Press.
- McCarthy, T. (1994). *Kantian Constructivism and Reconstructivism: Rawls and Habermas in Dialogue*. *Ethics*, 105(1), 44–63. <https://doi.org/10.1086/293678>
- Moka-Mubelo, W. (2020). *Reconciling Law and Morality in Human Rights Discourse: Beyond the Habermasian Account of Human Rights*, Switzerland. Cham: Springer International Publication.
- Owen, D. S. (2002). *Between Reason and History: Habermas and the Idea of Progress*. State University of New York Press.
- Rasmussen, D. M. (1995). *Reading Habermas*, Cambridge, Massachusetts: Basil Blackwell. *Ratio Juris* 7(1): 1–13.
- Wacks, R., & Wacks, R. (2014). *Philosophy of Law: A Very Short Introduction* (Second Edition, Second Edition). Oxford University Press.
- White, S. K. (Ed.). (1995). *the Cambridge Companion to Habermas*. Cambridge University Press.

